

تفسیر احمد

پاره 27



دیزاین: الحاج محمد شاه (پیمان)

۱۳۹۵ - 2021 چاپ اول ©

ترجمه و تفسیر سورة الطور

تتبع و نگارش از:

الحاج امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

www.masjed.se

سورة الطور

جزء 27

سورة الطور در مکه مکرمه نازل شده و دارای ۴۹ آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با قسم حق تعالی (ﷻ) به کوهی که دارای درخت است «طور» نامیده شد. طور به معنی کوه مشجر است، البته کوهی که درخت ندارد، به آن «جبل» می گویند. کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و به انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد.

کوهی طور که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت. پس کوه طور با این حادثه مهم و عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی)

محتوای و هدف سوره:

هدف مجموعی این سوره تهدید و انذار به کسانی است که هر آیتی را تکذیب نمودند و همواره با حق عناد و دشمنی می ورزند. الله متعال درین سوره مبارکه می خواهد اینگونه کفار را به عذابی که برای روز قیامت به سبب اعمال شان آماده کرده شده بیم دهد و به همین منظور با قسم های غلیظ، از وقوع چنین عذابی و تحقق آن در روز قیامت خبر می دهد و می فرماید: عذاب آن روز، ایشان را رها نخواهد کرد تا بر آنان واقع شود، و هیچ گریزی از آن ندارند.

سپس پاره از صفات آن عذاب و آن ویل را که عذابی است عمومی و جدا ناشدنی بیان میکند. در مقابل، قسمتی از نعمتهای اهل نعیم آن روز را که همان متقین هستند شرح می دهد، همانهای که در دنیا در میان اهل خود به شفقت رفتار می کردند، و الله تعالی را به ایمان میخواندند، و به یکتایی می ستودند.

و آن گاه شروع میکند به توبیخ مگذبین و دروغگویان که اتهاماتی ناروایی به رسول الله ﷺ و به قرآن و دین حق که بر آن جناب نازل شده می بستند. و در پایان، سوره را با تکرار همان تهدیدها ختم نموده، رسول اکرم خود را دستور میدهد به اینکه پروردگار خود را تسبیح گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سوره «الطور» به ۴۹ آیه می رسد، و تعداد کلمات آن: سیصد و دوازده کلمه بوده (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات سوره های قرآن، مختلف است).

تعداد حروف سوره الطور هزار و پانصد حرف بوده: (بدر نظر داشت اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن، مختلف است).

معلومات در مورد تعداد آیات ، کلمات و حروف قرآن :

امام ابن کثیر عالم و مفسر شهیر جهان اسلام در تفسیر خویش تفسیر کبیر می نویسد: عبدالله بن کثیر از مجاهد روایت می کند که گفته تعداد حروف قرآن کریم که ما آنرا شمارش کردیم برابر است با : سیصد و بیست هزار و پانزده (320015) حرف، و فضل از عطا بن یسار روایت می کند که حروف قرآن 323015 حرف است. و سلام، ابومحمد حمانی می فرماید : حجاج بن یوسف قاریان و حافظان و کاتبان قرآن را جمع کرد و گفت به من بگوئید: قرآن چند حرف است؟ گوید: تمام حروف قرآن را بر شمردیم 340740 حرف بود. (حجاج گفت : به من بگوئید در کدام حرف، قرآن به نیمه می رسد؟ گفتیم : حرف (فاء) در کلمه « وَلَيَتَلَطَّفْ » از سوره کهف، حجاج گفت : به من بگوئید ثلث اول و دو و سوم قرآن در کجا به انتهای می رسد؟ گفتیم : ثلث اول در آیه 100 سوره توبه، ثلث دوم در آیه 100 یا 101 از سوره شعراء، و مابقی تا انتهای یک سوم آخر قرآن است. (بنقل از تفسیر قرطبی).

- فضل بن شاذان از عطا بن یسار روایت می کند که تعداد کلمات قرآن کریم برابر است با : هفتاد و هفت هزار و چهارصد سی و نه (77439) کلمه.
- تعداد آیات قرآن کریم برابر است با : شش هزار (6000) آیه، بعضی ها گفتند بیشتر از شش هزار آیه نیست، اما چندین قول دیگر نیز وجود دارد که بیشتر از این عدد را گفتند، از جمله گفتند: شش هزار و دو بیست و چهار (6204) آیه، و گفته شده : شش هزار و چهارده (6014) آیه، و گفته شده : شش هزار و دو بیست و نوزده (6219) آیه، و گفته شده : شش هزار و دو بیست و بیست و پنج (6225) یا شش هزار و دو بیست و بیست و شش (6226) آیه، و گفته شده : شش هزار و دو بیست و سی و شش (6236) آیه است، تمام موارد را ابو عمرو دانی در کتاب «البيان» ذکر کرده است.
- تعداد سوره های قرآن کریم برابر است با : یکصد و چهارده (114) سوره.
در ضمن قرآن سی جزء دارد و هر جزء چهار حزب است، و هر حزب غالباً 10 صفحه است.

علت اختلاف نظر چیست ؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند.
علت اختلاف علما در شمارش تعداد حروف و آیات و کلمات لفظی است نه حقیقی، و بخاطر اجتهاد آنان در قرائتهای مختلفی است که به طرق گوناگون نقل شده اند، و یا در مسئله «وقف» بر آیات است، زیرا پیامبر ﷺ در انتهای هر آیه وقف می کردند، بنابراین در تشخیص وقف بر آیات که بین قُرَاء گاهها اختلافاتی هست، تعداد آیات جابجا می شوند، مثلاً قاریان کوفه «فالحق والحق أقول» را یک آیه دانسته اند اما دیگران آنرا یک آیه حساب نکردند، و یا مثلاً اهل مکه و مدینه و کوفه و شام « وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ » را یک آیه دانسته اند و « وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ » را آیه بعد آن شمرده اند، اما قاریان بصره « وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ » را روی هم یک آیه محسوب کردند..

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سوره توبه) «بسم الله الرحمن الرحيم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در ابتدای سوره حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احياناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال ؛ «ملائکه»، «ملئکه»، «شیطان» و «شیطن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می شمارند.

امام سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» می گوید: «در بعضی از حروف هفتگانه (بسم الله) با سوره ها نازل شده، کسانی که آن حرف را که در آن (بسم الله) هست پذیرفته باشند، آن را یک آیه حساب می کنند، ولی دیگران که حروف دیگر را قبول کرده اند بسم الله را یک آیه نمی شمردند. (یا) اهل کوفه (الم) را هر جای قرآن واقع باشد یک آیه به حساب آورده اند، همچنین (المص) و (طه) و (کهیعص) و (طسم) و (یس) و (حم) را، ولی (حم عسق) را دو آیه شمردند، و غیر آنها هیچ یک را آیه ندانسته اند.

اهل عدد اجماع کرده اند که الر هر جا یک آیه نیست، همینطور: «المر»، طس و ص و ق، ن، ولی در استدلال اختلاف دارند که بعضی روایاتی را دلیل آورده و گفته اند: این امری است که در آن قیاس و انالوگی راه ندارد و اساس در آن باید نقل باشد ولی راه ندارد، و برخی گفته اند: علت اینکه (ص، ن، ق) را یک آیه حساب نکرده اند این است که اینها یک حرفی هستند، و طس برای اینکه برخلاف دو همتایش (طسم) میم آن حذف شده و نیز شبیه مفرد است نظیر قابیل، و اما یس هر چند که به همین وزن است ولی چون اولش یاء است به جمع شباهت یافته؛ زیرا که ما مفردی نداریم که با یاء آغاز شده باشد، و اما «الر» را یک آیه نشمرده اند برای اینکه برخلاف «الم» که شباهت آن به فواصل آیات بیشتر است، همچنانکه اجماع دارند که «یا ایها المدثر» یک آیه است چون مشابه فواصل بعدی سوره می باشد، ولی در «یا ایها المزمّل» اختلاف کرده اند.

امام سیوطی در ادامه در مورد علت اختلاف شمارش کلمات قرآن می گوید: گفته اند: سبب اختلاف در شمارهی کلمات این است که کلمه دارای حقیقت و مجاز و لفظ و رسم می باشد که هر کدام را در نظر بگیرند درست و جایز است، و هر یک از علما یکی از آنها را گرفته است.

و سخاوی می گوید: برای شمارش کلمات و حروف قرآن فایده ای نمی بینم؛ زیرا این کار اگر فایده ای داشته باشد در مورد کتابی درست است که کم و زیاد شدن در آن راه داشته باشد، در حالی که این احتمال درباره قرآن ممکن نیست و از جمله احادیث درباره اعتبار حروف اینکه: ترمذی از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که: «هرکس یک حرف از کتاب خدا بخواند برای او حسنه هست، و حسنه را ده برابر به او می دهند، نمی گویم الم حرف

است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است». قابل توجه ودقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی درمعانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی ومعنی قرآن عظیم الشأن اهتمام بعمل آید.

چنانچه گفته آمدیم به اساس آموزه های قرآنی و دینی ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید درکامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاهداریم.) (آیه 9، سوره حجر)

ارتباط سوره الطور با سوره قبلی:

پس از آنکه الله متعال سوره والذاریات را با وعده های عذاب ختم نمود، سوره طور را به وقوع عذاب ها افتتاح کرده است.

فضیلت سوره و الطور:

در بیان فضیلت این سوره حدیثی داریم، که از جُبَیر بن مُطعم روایت شده است که فرمود: «نزد رسول الله ﷺ آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک مشورت کنم. وقتی به حضور آنحضرت آمدم، ایشان را درحالی یافتم که مشغول ادای نماز صبح بوده و سوره «و الطور» را می خواندند پس چون به آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوْقِعٌ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ» (سوره الطور: 7-8) «رسیدند، از بیم آنکه عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیه: «أَمْ حُلِفُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِفُونَ» (سوره الطور: 35-36) «رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می فرماید: «این سوره تمثیل کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی تواند در برابر آن پایداری کند، پس نهایتاً به تسلیم وادار می شود».

ترجمه و تفسیر سوره الطُّور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَ الطُّورِ ﴿١﴾

قسم به [کوه] طور! (١)

«الطُّور»: نام کوهی که در منطقه سینا موقعیت دارد. (ملاحظه شود: سوره: مؤمنون و سوره تین).

بصورت کل گفته می توانیم که: کلمه «طور» ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و هدف از کوه طور همان کوه است که از جمله میقات حضرت موسی علیه السلام و محل نزول تورات می باشد.

خداوند متعال به کوه «طور» قسم یاد کرده؛ و بر بالای همین کوه الله تعالی با حضرت موسی علیه السلام، سخن گفته است. وبخاطر تشریف و گرمی داشت، به آن قسم خورده است.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که: طور به معنای مطلق کوه است، و هر کوهی را طور می گویند، و لیکن استعمالش در آن کوهی که موسی علیه السلام با الله متعالی سخن گفت غلبه یافته، و در آیه مورد بحث هم مناسبتر آن است که همان کوه منظور باشد.

قرآن عظیم الشان در آیات ذیل از آن نام برده است:

از جمله در آیه: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (آیه 52 سوره مریم) از آن نام برده، و در آیه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (آیه

12 سوره ط) آن را وادی مقدس خواند، و در آیه: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (آیه 30

سوره قصص) (آن را بقعه ای مبارک دانسته که در کرانه دست راست وادی، قرار دارد.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که: هدف از «طور»؛ مطلق کوهها است و خدا به همه کوهها سوگند یاد کرده از این جهت که در کوهها انواع نعمت ها را قرار داده و درباره آنها فرمود: « وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ » (آیه 10 سوره فصلت) (و در زمین کوههایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است.

وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ ﴿٢﴾

و قسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده) (٢)

مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی است. یا مراد همه اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

الله متعال به کتابش قرآن کریم در صفحات و ورق های نوشته شده قسم یاد نموده است.

[اما] کتاب مسطور فی رِق منشور بعضی گفته اند: کلمه «ریق» به معنای مطلق چیزهایی است که در آن چیزی نوشته شود، مانند کاغذ.

برخی مفسران گفته اند: به معنای ورق است.
و برخی دیگری گفته اند: به معنای خصوص ورقهایی است که از پوست حیوانات درست می کردند.

هدف از «کتاب مسطور» نامه ی اعمال انسان است ، و برخی از مفسرین بدین عقیده اند که مراد از آن قرآن کریم است. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

و کلمه «نشر» که مصدر کلمه منشور است به معنای گستردن و متفرق کردن است. و مراد از کتابی که مسطور و در رقی منشور است به گفته بعضی لوح محفوظ است که الله تعالی تمامی حوادث عالم را آنچه بوده و هست و خواهد بود در آن نوشته، و ملائکه آسمان، آن را می خوانند (و اجراء می کنند).
بصورت کل گفته می توانیم :

قرآن کریم، توجّه انسان را از دیدنی‌ها، به نادیدنی‌ها سوق می‌دهد. «وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»
فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ﴿٣﴾
درورقی گسترده. (٣)

«**رق**» با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می شود یعنی :صحیفه‌ای، پوستی، و یارق عبارت پوست رقیق و نازک است.
ابو عَبَّیْدَه میفرماید: «رق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می‌شود. (صحاح مادهی «رق» .)
ابوالعبّاس مُبَرِّد لغوی و نحوی معروف و مشهور عربی در قرن سوم در مورد «رق» می نویسد که: «رق» عبارت است از پوست نازک از پوست حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می‌نوشتند.

«**منشور**» یعنی گسترده و گشاده . قابل تذکر است که بشر قبل از اینکه کاغذ را اختراع نمایند ، نوشته ای خویش را در پوست حیوانات تحریر می نمودند.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾
وقسم به بیت‌المعمور (٤)

بیت المعمور:

«**الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ**» «خانهی آبادان، بیت المعمور».
«**الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ**»: کعبه مشرفه که در مکه است. بیت‌المعمور که در آسمان هفتم موقعیت دارد ، و دائماً فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح الله تعالی مشغول می باشند
«**الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ**» کعبه فرشتگان بوده که در مقابل کعبه ی دنیا است ، و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می‌دارند و به دور آن طواف می کنند و در آن پروردگارشان را بندگی می کنند، هرگاه از آن خارج شود تا روز قیامت نوبت بازگشت به آنها نمی رسد.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم «بیت‌المعمور» به مقابل و روبروی ویا به اصطلاح موازی خانه کعبه قرار داشته و طوریکه در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه (رض) روایت کرده اند که پیامبر ﷺ فرمودند: «... ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جَبْرِيْلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا

خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتیم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی گردند». بخاری (3207) ، ومسلم (164)

امام ابن کثیر در باره ی نقطه ی وقوع بیت المعمور می فرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتند روی کعبه ی مکه می افتند، و یادآور شده که در هر آسمانی خانه ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می کنند، و خانه ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می گوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: آیا بیت المعمور چیست؟

حضرت در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبه من فوقها، حرمته فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2).

یعنی: خانه ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه کعبه قرار دارد و - بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار فرشته آن را زیارت می کند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی رسد.

شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره می گوید: او مستور الحال است... و شیخ البانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می فرماید: قتاده می گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول خدا ﷺ از اصحاب پرسید: «آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: خدا ورسولش بهتر می دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه ای که اگر بیفتند روی کعبه می افتند...». سپس محقق (البانی) گفت: «خلاصه ی سخن اینکه جمله ی «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». مراجعه کنید به: (سلسله الأحادیث الصحیحة شماره 477).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

وقسم به سقف برافراشته (۵)

هدف از سقف بالا در آیه متبرکه همانا آسمان است طوری که در (آیه 32 سوره انبیاء) می خوانیم: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ». (و آسمان را سقف محفوظ قرار دادیم، ولی) آنان از نشانه هایش روی می گردانند). همچنان در (آیه 2 سوره رعد) می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ». (الله است آنکه آسمان ها را بدون ستون هایی که آن را ببینید برافراشت).

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

وقسم به آن دریای مملو و برافروخته (٦) مسجور: از سجر مشتق شده است که به چندین معنا آمده است که یکی از معانی آن ، آتش برافروخته در تنور و یا هم شعله و یا ساختن آتش است . روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. «الْمَسْجُورِ» «مملو، آکنده».

«المسجور» شعله و ر. تمور «مار الشیء» متحرک و مضطرب شد. محمد بن جریر طبری می‌فرماید: و ما زالت القتلی تمور و ماؤها بدجلة حتی ماء دجلة أشکل (تفسیر قرطبی ٦٣/١٧).

حضرت قتاده و تعداد دیگری از مفسرین «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، و ابن جریر همین معنا را اختیار نموده است. (تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر)

منفجر شدن ابحار در روز قیامت:

ابحار که: در زمان معین کل خشکه ای زمین را پوشانده و بعد از منجمد شدن بخش از ابحار، بخش عمده‌ای از زمین را پوشانده‌اند، این پروسه آب شدن برف ها و یخبندان یخ های روی زمین در حال گرم شدن و آب شدن است، جهان بزرگی از موجودات در بین این آبها و قعر ابحار زندگی می‌کنند، کشتی ها روی آنها رفت و آمد دارند، در روز قیامت منفجر می‌شوند.

چنانچه گفته آمدیم و در عصر حاضر ما شاهد انفجار ذرات اتم بوده‌ایم ذراتی که از ذرات آب خیلی کوچکتر هستند. اگر ذراتی به این کوچکی دارای چنین قدرتی باشند، در صورت انفجار بحر ها با آن همه عظمت، چه رُخ دادی می‌آفرینند؟ و جهان را چگونه به لرزه در می‌آورند؟ تصور کنید که همه بحر ها جهان، به آتش افروزی تبدیل شوند و در یک لحظه منفجر گردند، چه منظره خواهد بود؟ آیا شعله‌های آتش به آسمان زبانه نمی‌کشند؟ الله متعال، چنین صحنه ها را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «وَإِذَا أَلْبَحَارُ فُجِّرَتْ» (سوره الانفطار: 3). (و هنگامی که بحر ها شکاف برمی‌دارند (و به هم می‌پیوندند) . (سیمای روز رستاخیز: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر، ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری) «وَإِذَا أَلْبَحَارُ سُجِّرَتْ» (سوره التکویر: 6). (و هنگامی که بحر ها سراسر برافروخته می‌گردند).

یعنی بحر ها از چهار طرف مرمان میدان محشر را احاطه می‌کنند ، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است ، و نیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبد الله بن عمر چنین تفسیر نموده اند . (تفسیر ابن کثیر) در روایتی آمده است که شخصی یهودی از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید که جهنم کجا است؟ حضرت علی کرم الله وجهه در جواب فرمودند که: جهنم در بحر است، او که از کتب سابقه اطلاع داشت آن را تصدیق نمود. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

«سُجَّرَتْ»:

«سُجَّرَتْ» به چند معنا آمده است: (1. به جوش آمدن 2. به هم پیوستن 3. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از يك سو کوه‌ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می‌شوند و از سوی دیگر زلزله شدید، ذوب درون زمین را بیرون می‌کشد ، و آبها به جوش آمده و به بخار تبدیل می‌شوند.)

چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند:

در مورد اینکه چرا الله تعالی به امکان ثلاثه (طور، بیت المعمور و بحر مسجور) قسم یاد فرموده است: مفسر جهان اسلام . امام رازی در این بابت می فرماید: این سه مکان، مکان‌های سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آن‌ها به راز و نیاز نشسته‌اند، یعنی موسی علیه السلام در کوه طور، محمد ﷺ در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق بحر.»

نقل است که رسول الله ﷺ در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عبادالله الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگار! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم.»

یونس علیه السلام در عمق بحر نداء سر داد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره انبیاء: 87) پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند. (تفسیر انوار القرآن نوشته : عبد الرؤوف مخلص هروی (جلد سوم) (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

که عذاب پروردگارت واقع می‌شود! (٧)

یعنی به راستی که عذاب الله تعالی بزرگ بر دشمنان کافرش خواهی خواهی آمدنی است و واقع می‌شود.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

و آن را هیچ مانع و بازدارنده ای نیست. (٨)

«دَافِعٌ» «دورکننده، دفع کننده».

ابن کثیر در روایتی می نویسد: روزی حضرت عمر (رض) سوره ی طولانی را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» رسید آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز مریض شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی و علت مریضی او چیست.

همچنان شیخ قرطبی می نویسد که جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شوم، به مدینه آمدم تا در خصوص اسراء (أسراء یعنی بندگان) به رسول الله صلی الله علیه وسلم بحث کنم، چون رسیدم که آنحضرت ﷺ در نماز مغرب بود و سوره طور را می خواند «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» ناگهان حالتی طوری شد که فکر کردم که قلبم انفجار می کند، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم ، مگر این که عذاب مرا

فرا خواهد گرفت . (معارف القرآن مولف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾

روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد. (٩)
«مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق می شود، حرکت سریع و دورانی، اما نامنظم و بشکل گرداب وار است، آن طوریکه شمال، گرد و غبار را در هوا می پراکند و در هم می پیچد. اما هدف در آیه مبارکه، همانا درباره حرکت مضطرب آسمان در روز قیامت بیان شده است.

پاره شدن آسمان:

در آیه متبرکه فوق خواندیم: روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد و بعد از آن آسمان « إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ » (سوره الانفطار: 1). (هنگامی که آسمان شکافته می شود). « إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ » (سوره الانشقاق: 1-2). (هنگامی که آسمان شکافته می شود و فرمان پروردگارش را اطاعت می کند و چنین هم می سزد (و حق هم همین است)).

در آن هنگام آسمان به ساختمانی می ماند، بزرگ و مستحکم که روی پایه های استواری برپا شده است، ناگاه زلزله ای رخ می دهد، ساختمان سست می گردد، پس از آن همه استحکام و استواری، سست بنیاد و متلاشی خواهد شد: « وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ۝١٦ » [الحاقة: 16]. «و آسمان از هم می شکافد و در آن روز، سست و ناستوار می گردد». رنگ زیبا و نیلگون آسمان نیز دگرگون می شود و از بین می رود، آسمان در آن روز، مانند روغن گداخته می شود، گاهی قرمز، گاهی زرد، گاهی سبز و گاهی نیلگون خواهد شد: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۝٣٧ » [الرحمن: 37]. «بدانگاه که آسمان شکافته شود و همچون روغن گداخته گلگون گردد».

از ابن عباس (رض) نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» می شود. ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (متولد ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۴ میلادی (۴۳۳ یا ۴۳۶ هـ. ق) می فرماید: «الفرس الورد، در بهار زرد رنگ، در زمستان سرخ رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می گردد.»

حسن بصری در تفسیر آیهی: «وَرْدَةٌ كَالدِّهَانِ» می فرماید: به شکل ها و رنگ های گوناگون درمی آید. (تفسیر ابن کثیر (494/6)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوهها از جا کنده و متحرک می شوند! (١٠)

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشأن می فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه های استوار در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می گردند. «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ۝١٣ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۝١٤ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝١٥ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ۝١٦ » [الحاقة: 13-16]. «در آن هنگام، که در صور (توله) دمیده شود و زمین و کوهها از جا برداشته

شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رُخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد».

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۲۱» [الفجر: 21]. «هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ۱۴» [المزمل: 14].

«در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند».

در جایی دیگری آمده است که: کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۹» [المعارج: 9]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد».

در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۵» [القارعة: 5]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند».

سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ۲۰» [النبأ: 20]. «و کوه‌ها روان می‌شوند و سراب می‌گردند».

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ ۱۰» [المرسلات: 10]. «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند».

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۳» [التکویر: 3]. «و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند».

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسِِّرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَبْنَا نَسْفًا ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۰۷ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷» [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو:

«روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، در هم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم».

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۰۷ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷» [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو:

پروردگام آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان (۱۱)

مکذبین: کسانی اند که منکر صحت و درستی خبری می‌شوند، بناً توضیح حوادث روز رستاخیز و قیامت، درس و عبرت خوبی است که منکرین دست از تکذیب و لجاجت بردارند.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که به یاهه گویی (و بیهوده گویی) سرگرمند. (۱۲)

«حَوْضٍ»: فرو رفتن به کارهای بیهوده و کودکانه (ملاحظه شود سوره‌های: توبه و سوره انعام).

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

روزی که آنان را با سختی و زور به سوی آتش دوزخ می رانند. (۱۳)
«دَعَاً» «رانندی، با خشونت فرو انداختن».

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿١٤﴾

(به آنها می گویند:) این همان آتشی است که آن را انکار می کردید! (۱۴)
نباید فراموش کنند که: جزای انکار که ناشی و مبتنی از لجابت آنان است، جز آتش چیزی دیگری نیست.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر (جادو) است یا این که شما نمی بینید؟. (۱۵)

روز قیامت بحیث روز تنبه و سرزنش برای مکذبین است، زمانیکه آنان آتش جهنم را می بینند، و یا به دورن آتش جهنم انداخته می شوند، به آنان گفته می شوند، آیا این هم سحر و جادو است! «أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»: این نوع از کنایه و در ضمن نوع از سرزنش است برای کفار.

زیرا کفار در دنیا می گفتند: پیامبر ساحرین و جادوگران اند و به اصطلاح بر چشمان ما پرده می اندازند. بناً در روز قیامت برای شان گفته می شود: آیا این عذاب آیا این آتش هم سحر و جادو است؟ حالا بگوید که پرده بر چشمان شما انداخته شده و یا هم واقعیت است. در این آیه یک واقعیت به اثبات می رسد که: در روز قیامت، تکذیب شده ها را در برابر چشم انسان قرار داده می شود.

عامل تکذیب کفار بر این دلالت میکند که آنان از دید و بصیرت صحیح برخوردار نیستند، و به انکار یک واقعیت انکار ناپذیر اقدام می نمایند، مشرکان، همیشه به پیامبران تهمت وارد می کردند که کار آنان سحر و جادوست، پیامبران عقل انسانها را از کار می اندازند و بر چشمان انسانها پرده ای می افکند تا اموری را به نام معجزه و وحی به ما معرفی کند، بناً جزای که برای کفار، منکرین و مشرکین در روز قیامت در نظر گرفته شده و به آن محکوم می گردند، جزای عادلانه، پاداش و ثمره کار و فعالیت خود شان می باشد.

اصْلُوها فاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

در آن وارد شوید، چه صبر کنید یا صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه کرده اید جزا می یابید. (۱۶)

«اصْلُوها»: داخل آتش شوید و بدان بسوزید و حرارت آن را بچشید. (ملاحظه فرماید: در سوره نساء، سوره صافات و سوره ص).

میخواهم بر یک نقطه توجه خوانندگان را جلب نمایم که از آیات قرآنی یک فهم عالی بدست می آید که در زیادت از موارد مکذبین با همان تعبیراتی و اصطلاحات که آنان در دنیا مورد استعمال قرار می دهند به شیوه و سبک مورد توبیخ قرار می گیرند: آنان در دنیا می گفتند: کار انبیا سحر است، در روز قیامت همان قسمت از انکار شان مورد تحقیق قرار گرفته و برای شان می گویند: «أَفَسِحْرٌ هَذَا» (آیا این سحر (جادو) است) یا بطور مثال کسانی که به انبیاء در دنیا خطاب نموده می گفتند: اگر ما را موعظه کنید

یا نکنید بما فرقی نمی کند. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (آیه 136 سوره شعراء) (تو این همه وعظ و نصیحت را کنی و یا هم نکنی به حال ما یکسان است). در روز قیامت به همان شیوه برای شان گفته می شود: «فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا» صبر کنید یا نکنید، تفاوتی ندارد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و نعمتی فراوان اند. (۱۷)
خواننده محترم!

تقوا در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایه» آمده است. وقایه به چیزی گفته می‌شود که انسان با آن از خود محافظت می‌کند و بر دفع چیزی به وسیله چیزی دیگر دلالت می‌کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.
اما تقوا در شرع:

تقوا در شرع عبارت است از اینکه میان خود و آن چه الله تعالی ﷻ حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

کلمه «تقوا» در قرآن عظیم الشأن ۱۷ بار و مشتقات آن بیش از ۲۰۰ بار آمده است. از منظر قرآن، فقط اعمال متقیان پذیرفته است و به کاری که بنیان آن براساس تقوا نباشد اعتنایی نمی‌شود: «إِنَّمَا يَنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

- فرمانبرداری و اطاعت از دستورهای الله تعالی و پرهیز از نواهی اش بعمل آری.
طلق بن حبیب العنزی تابعی اهل بصره (متوفی قبل از سال 100 هـ) می فرماید:
«هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوا آن را خاموش کنید، گفتند: تقوا چگونه است؟ گفت: این که در پرتو نور الله طاعت او را انجام دهید، به ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کیفرش بترسید». این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوا بیان شده است. (ابن مبارک در الزهد (474/1) به شماره‌ی (1343) و ابن ابی شیبیه (164/6) به شماره‌ی (3-356) روایت کرده‌اند.)

متقین:

بنام متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که الله تعالی آن‌ها را چنان می‌بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی‌کنند.
- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بر بستن از این منزل گاه .
- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر الله تعالی و هر چه از آن می‌ترسد مایه‌ای وقایه و پیشگیری قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعات و پرهیز از معاصی امکان پذیر است.

حضرت عمر (رض) از صحابی جلیل القدر اَبی بن کعب پرسید: تقوا چیست؟ اَبی جواب فرمود: ای امیرالمؤمنین آیا از راهی رفته‌ای که خار در آن باشد؟ گفت: بلی، اَبی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می‌گرفتم و به جایی که می‌خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می‌کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. اَبی بن کعب گفت: تقوی همین است.... (ابن کثیر در تفسیرش (41/1)، قرطبی در تفسیرش (162/1) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (160/1) این روایت را آورده‌اند).

بنابر این تقوا کمر همت بستن برای طاعت ودقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوا اساس دین است با آن می‌توان به مراتب یقین رسید، توشه ای قلب و روحهاست، از آن تغذیه می‌کنند، و نیرو می‌گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می‌کنند. ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند. انجام واجبات، فرو گذاشتن محرمات و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی الله تعالی «الْم ۱ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲» (سوره البقرة: 1-2) «الف. لام. میم. بی‌تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این‌ها را شامل می‌شود. این قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به طاعت الله همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه الله تعالی دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق و عده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

ابودرداء درباره‌ی تقوی می‌فرماید:

«تقوای کامل یعنی اینکه انسان از الله تعالی بترسد تا او را از کمترین گزند حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».

(ابن مبارک در الزهد (19/1) آورده، حافظ در فتح الباری (48/1) و شوکانی در نیل الأوطار (323/5) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.)

البته هدف این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضاء می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع (وَرَعٌ به معنای پرهیزگاری) نامیده می‌شود. الله تعالی توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کيفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی بپرهیزد، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «أَلَا و إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حَمِيًّا و إِنَّ حَمِيَّ اللَّهِ مُحَارَمَةٌ، و مَنْ أَقْتَرَبَ مِنَ الْحَمِيِّ أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند (متعال) محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد». (صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (52) بخش الإیمان، باب فضل من استبرأ لدينه، و مسلم (1599) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند).

حسن بصری می‌فرماید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند». (ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (159/1) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.)

سفیان ثوری می‌فرماید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کند. (ابن رجب حنبلی، همان، 159/1 اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.)

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

مسأله مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند از دواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره‌ای نبرده‌اند.

جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دست‌شان به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی از آنان در موارد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.

(وَرَعٌ به معنای پرهیزکاری و پارسایی، حالتی در وجود انسان است که به نگهداری کامل نفس و ترس از لغزش منجر می‌شود. ورع مقامی بالاتر از مقام تقوا است؛ زیرا که در این حالت انسان از شبهات و حتی کارهای حلالی که ممکن است به گناه منجر شود، اجتناب می‌کند.) (مأخذها: کردارهای قلب: نویسنده: محمد بن صالح منجد، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمُ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

به آنچه پروردگارشان به آنان عطا کرده و [برای آنکه] پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصئون داشته، شادمان و مسرورند. (۱۸)

یعنی از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که خدا به آنها عطا کرده است، استفاده و لذت می‌جویند. « وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ » والله تعالی آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد و خوف و ترس‌اش را از آنان دور می‌کند.

ابن کثیر گفته است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آن‌طوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. (مختصر ۲۹۰/۳).

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

(به آنها گفته می‌شود:) بخورید و بیاشامید گوارا اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید! (۱۹)

مُتَكِينِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تخت‌های که کنار هم چیده شده تکیه کرده‌اند و زنان زیبا و سیاه چشم (حورالعین) را همسرشان می‌گردانیم. (۲۰)

«مُتَّكِبِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ» بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می‌نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول می‌شوند. ابن کثیر گفته است: مصفوفة یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: علی سرر متقابلین. (مختصر ۲۹۰/۳).

در حدیث شریف آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد، برایش فراهم می‌شود» (اخراج از ابن ابی حاتم).

حور العین: (حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانیده‌ایم) یعنی: هریک از جنتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم.

حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هردو در نهایت حسن خود باشد.

عین: هر زن درشت چشمی است، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان [به نوعی] در ایمان از آنان پیروی کرده اند، فرزندانشان را [در بهشت] به آنان ملحق می‌کنیم و هیچ چیز از اعمالشان را نمی‌کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است. (۲۱) «مَا أَلْتَنُ» «چیزی نمی‌کاهیم، نکاستیم».

«رَهِينٌ» «گرو، گروگان».

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ» آنان که خود ایمان می‌آورند و فرزندانشان در ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرزندان را به پدرانشان ملحق می‌کنیم تا چشمشان به دیدن هم روشن شود. هر چند به مقام و منزلت آنها هم نرسند.

ابن عباس گفته است: الله تعالی در بهشت مقام فرزندان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می‌برد هر چند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشمشان روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد. (تفسیر قرطبی ۶۶/۱۷). زمخشری گفته است:

تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادت‌مندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و فرزندان و نواسه گان شان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل می‌کند.

«وَمَا أَلْتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی الله تعالی مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این که چیزی از پاداش او را کم کند. (تفسیر کشاف ۲۷۲/۴).

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» هر شخصی در گرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این که پدر باشد یا فرزند.

ابن عباس گفته است: یعنی دوزخیان در گرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت‌هایشان روانه می‌شوند. (البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن عباس است).

و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری در گرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی «کل نفس بما کسبت رهینه إلا أصحاب الیمین» مؤمن در گرو عمل قرار نمی‌گیرد. (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۷).

خواننده محترم!

در این جای شکی نیست که یکجا بودن در بهشت با فرزند و فامیل از جمله لذت‌های بهشتی بشمار می‌رود، و در آیه مبارکه، اشاره به این فهم دارد که علاقه به اولاد نه تنها در دین نزد انسان با قوت وجود دارد، بلکه این علاقه‌مندی در آخرت نیز نزد انسانها وجود می‌داشته باشد.

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است، که حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «چون شخص به جنت داخل شود، از پدر و مادر، زن و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجا هستند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آنکا به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن عباس (رض) این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عمل‌شان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم» هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس‌انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطه پایانی بگذارد! (تفسیر ابن کثیر)

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت می‌شود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها با وجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده‌ای می‌رسد، و به درجه‌ی پدران صالح خود رسانیده می‌شوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده‌ای خواهد رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان که در مسند امام احمد از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند در جات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می‌برد، آنان می‌پرسند که خداوند این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ جواب می‌رسد فرزندان تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می‌بینید اثر آن است. (رواه احمد و قال ابن کثیر اسناد صحیح ولم یخرجه ولکن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هریره)

«وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» معنای لفظی «الت وایلات» کاستن است. (تفسیر قرطبی) و معنای آیه چنین است که جهت متعالی ساختن در جات اولاد، و ملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی‌شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می‌رساند. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره الطور).

نیکو کاری انبیا و با والدین:

در قرآن عظیم الشان داستان‌های متعددی از انبیا و علیهم السلام با والدین تذکر یافته که به برخی از آن اشاره بعمل می‌آوریم:

داستان حضرت نوح علیه السلام:

قرآن عظیم الشان به روش دعا و استغفار نوح علیه السلام را در نیکی و احسان به والدین چنین بیان می فرماید: « رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ » (سوره نوح: 28). (بار الها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه‌ی من داخل شود و همهی مردان و زنان با ایمان را ببخشای).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام:

حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر ترس از گمراهی و هلاکت پدرش او را با لطف و مهربانی و حرص شدید و رغبت و امید برای هدایت و نجات مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که به خدا ایمان بیاورد: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۚ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۚ يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۚ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ۚ يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۚ » [مریم: 41-45]. «و در کتاب خود یاد کن شرح حال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدر چرا بتی جماد را که چشم و گوش ندارد و نمی‌تواند حاجتی را از تو رفع کند می‌پرستی؟ ای پدر! به من دانشی آموخته‌اند که به تو نیاموخته‌اند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم ای پدر هرگز شیطان را نپرست که او سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد ای پدر می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و در دوزخ با شیطان یار و یاور باشی».

داستان حضرت اسماعیل علیه السلام:

هنگامی که پدرش به او گفت: «يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» [الصافات: 102]. «فرزندم! در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم».

فرزند در جواب می‌فرماید: «قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلَّ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» «ای پدر! کاری را که بدان امری شده‌ای انجام بده و ان شاءالله مرا از بندگان صبور و شکيبا خواهی یافت».

روایت شده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیهم السلام از آنچه در خواب دیده بود، مطمئن شد و یقین حاصل کرد، به فرزندش گفت: ای اسماعیل، ریسمان و تیشه را بردار تا با هم به آن وادی برویم و هیزم بیاوریم.

هنگامی که با هم به وادی (شبیید) رفتند، به اسماعیل علیهم السلام گفت: من قصد انجام مأموریت خود را دارم اسماعیل علیه السلام جواب داد: ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا دست و پا نزنم و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون آلوده نگردد مبدا مادرم آن را ببیند کاردت را خوب تیز کن و در هنگام بریدن شتاب نما تا زودتر راحت شوم و احساس درد نکنم.

هنگامی که به نزد مادرم برگشتی از جانب من به او سلام بگو. پدر در جواب فرمود: (آری فرزندم من به کمک تو نیاز دارم تو باید در این کار مرا یاری کنی.) در حالی که هر دو گریه می‌کردند ابراهیم علیهم السلام شروع به انجام مأموریت خود کرد کارد را بر حلقوم اسماعیل گذاشت اما کارد نبرید سه بار آن را تیز کرد باز هم نبرید در آن هنگام

اسماعیل به پدرش گفت صورت مرا بر زمین قرار ده زیرا وقتی نگاهت به چهره من می افتد بی اختیار به من رحم می کنی ابراهیم علیه السلام چهره اسماعیل (علیه الصلوة والسلام) را بر زمین قرار داد و چند بار کارد را بر گردن او کشید اما کارد نه بُرید در این لحظه حضرت ابراهیم (ع) عصبانی شد و کارد را بر زمین کوبید. کارد به سوی آن حضرت برگشت و گفت: (خداوند! به اجرای این کار دستور نمی دهد.) آنگاه به او ندا داده شد: «يَا اِبْرَاهِيمُ ۱۰ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّعْيَا» [الصافات: 104-105]. «ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی».

داستان حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش احسان و نیکی می کرد و درگهواره نیز پروردگار خویش عبادت می نمود: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْ لِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۳۲» (سوره مریم: 32). «به نیکویی با مادر سفارش نمود و مرا شقی و ستمکار قرار نداد».

مفهوم «بر» والدین:

بر به کسر با و تشدید ر به مفهوم برّ و الدین، مقابل عقوق یا نافرمانی والدین است. ابن منظور («برّ» را ضد عقوق دانسته است) یعنی، فرمان برداری از پدر و مادر و احسان و نیکی به آنها.

از حضرت عبدالله بن عمر (رض) روایت شده که فرموده است: خداوند متعال به این دلیل آنها را ابرار نامیده است که آنها به پدر و مادر و فرزندان خود نیکی و احسان می کنند و از آنها فرمان برداری می کنند و همچنین گفته شده است همان طوریکه تو بر فرزندت حق و حقوقی داری فرزند تو نیز بر تو حق و حقوق دارد.

آگاه ساختن فرزندان از عقوق پدر و مادر:

عقوق والدین به معنی نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر و بریدن از ایشان است. نافرمانی از عقوق والدین از جمله گناهان کبیره و رذایل اخلاقی می باشد.

حضرت اَبی هریره (رض) در حدیثی می فرماید: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: أُمُّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أُمُّكَ.» (متفق علیه).

و في رواية: «يا رسول الله من أحق الناس بحسن الصحبة؟ قال: أمك ثم أمك ثم أمك ثم أبوك ثم أدناك أدناك» (صحيح مسلم). «مردی نزد رسول الله ﷺ آمده گفت: یا رسول الله! شایسته ترین شخصی که با او خوش رفتاری و احسان کنم کیست؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: مادرت. گفت: بعد از آن؟ فرمودند بعد از آن هم مادرت.

گفت باز کدام؟

فرمودند: مادرت،

گفت بعد از آن کیست؟

فرمودند: بعد از آن پدرت.

و در روایت دیگر آمده است که آن مرد گفت: یا رسول الله! چه کسی شایسته آن است که برایش احسان و نیکی کنم؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: مادرت، باز مادرت، باز مادرت، باز پدرت بعد از آن کسیکه نزدیکتر و نزدیکتر به توست».

وَأَمَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

با [هر نوع] میوه و گوشت ها که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] می کنیم (۲۲)

يَتَنَزَّ عُنَّ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعُوَّ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمَ ﴿٢٣﴾

(آنها در بهشت) جامی را از دست هم دیگر می‌گیرند که در (نوشیدن) آن هیچ بیهودگی و گناهی نیست. (۲۳)

«يَتَنَزَّ عُنَّ»: مشتاقانه از دست یکدیگر می‌گیرند.

«لَعُوَّ»: یاوه سرائی. بیهوده‌گوئی.

«تَأْنِيمٌ»: گناه‌ورزی. به این معنا است که: شراب آخرت، نه موجب یاوه‌سرایی و پریشان‌گوئی می‌شود، و نه موجب گناه می‌گردد.

قابل تذکر است که: لفظ و لغت شراب در قرآن عظیم الشان به معنای نوشیدنی آمده است. از جمله در (آیه 12 سوره فاطر) می‌خوانیم: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (دو بحر مساوی نیستند، این شیرین و شور است و آبش نوشیدنی است و این شور و تلخ است.) همچنان در (آیه 10 سوره نحل) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» (اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن می‌نوشید.) در این آیات شراب به معنای اصلی آن یعنی نوشیدنی به کار گرفته شده است.

اما خمر در دو معنای حرام دنیوی و شراب بهشتی مورد استعمال قرار گرفته است: نوع حرام آن عملی شیطانی معرفی شده و الله تعالی درباره آن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (سوره مائده آیه 90) (ای اهل ایمان! شراب و قمار و بتها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطاند.) در حالی که نوع شراب بهشتی آن لذت‌آور و جاری در نهرهای جنت بیان شده است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (سوره حمد آیه 15) (و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است.)

ترک نوع حرام آن در دنیا سبب نیل و رسیدن به بهشت و رضوان الهی است که یکی از نعمت‌های آنجا شرابی پاک و بی‌ضرر است و اگر شخصی مبتلا به نوع حرام آن شود؛ در سرای آخرت عقوبت سخت و جهنمی در انتظار اوست. عذابی که یک نوع آن نوشیدنی‌های دردآور است: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (سوره واقعه آیات 54 و 55) (آن گاه همه از آب گرم جهنم بر روی آن می‌آشامند. بدانسان از عطش، آن آب را می‌نوشید که شتران تشنه آب می‌آشامند.) به هر حال، دو نوع خمر ناپاک و حرام با نوع بهشتی آن تفاوت بسیاری دارند که یکی نعمتی بهشتی است و دیگری سبب جهنمی شدن انسان است.

سه خصوصیت خمر بهشتی:

۱- لذتی کامل و کاملاً بی‌ضرر:

خداوند متعال در تعریف بهشت فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (سوره محمد آیه 15) (صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند در آن نهرهایی است از آب غیر متغیر و نهرهایی از شیرینی که طعم آن عوض نشده و نهرهایی

از خمر که برای نوشندگان لذت است و نهرهایی از عسل صاف شده» در این آیه، خمر بهشتی در کنار شیر و عسل ذکر شده و آن لذتی برای نوشندگان ذکر شده است و این به معنای بی‌ضرر بودن کامل آن است.

۲- لذتی عاری از مستی:

خداوند متعال شراب بهشتی را نوشیدنی خاصی معرفی کردند که در عین لذت بخش بودن مستی آور نیست و انسان را دچار هرزه گویی نمی‌کند. خداوند درباره آن فرموده است: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ [صافات/۴۷-۴۵] شرابی از چشمه‌ای جاری بر آنها گردانده می‌شود. شرابی سپید و روشن که آشامندگان لذت کامل برند. نه در آن می، خمار و دردسری و نه مستی و مدهوشی است.» در این آیه خداوند متعال آن نوشیدنی را عاری از هر مستی‌ای معرفی کرده است. نوشیدنی خاصی که در بین بهشتیان گردش داده می‌شود و آنها می‌نوشند و دچار هیچ بدگویی و زوال عقلی نمی‌شوند.

۳- شرابی الهی جلّ عظمته:

قرآن کریم نه تنها شراب بهشتی را یک نعمت برای اهل جنت دانسته بلکه نوشاندن آن را به خداوند متعال نسبت داده و فرموده است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا [انسان/۲۱] و پروردگارشان به آنها شراب طهور می‌نوشاند.» این به علت پاکی محض شراب بهشتی است که خداوند آن را به نوعی خلق کرده که جزء لذات بهشتی و نعمت‌های آنجا باشد بی آنکه از اعمال شیطانی، ضررآور و زایل کننده عقل باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿۲۴﴾

و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار]شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند (۲۴) در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.»

قرطبی گفته است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمتکاری بهشتیان می‌پردازند. اما در بهشت خستگی نیست تا نیازی به خدمتگزاری باشد، ولی الله تعالی به عنوان نمایاندن نعمت فراوانی که اهل بهشت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است.

(تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر قرطبی ۶۹/۱۷).

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۵﴾

و بعضی آنان از بعضی دیگر می‌پرسند (که سبب کامیابی ما در اینجا چیست؟). (۲۵) یعنی بهشتیان به یکدیگر رو کرده و درباره‌ی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿۲۶﴾

و با هم گویند: ما از پیش میان اهل و قبیله خود تنها از الله می‌ترسیدیم. (۲۶)

فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾

پس الله بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)

عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: شمال و باد آتش جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

یعنی ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست نفوذ می‌کند، حفظ کرد.

فخر رازی گفته است: آیه نشان می‌دهد که بهشتیان از ماجرای دنیای خود باخبرند و آن را به یاد می‌آورند، و کافران نیز فراموش نمی‌کنند که در دنیا چه نعمت‌هایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می‌شود؛ زیرا خود را می‌بیند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به بهشت آمده است. و کافر وقتی می‌بیند که از بهشت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش می‌یابد. (تفسیر مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر - تفسیر کبیر رازی ۷/۷۰۵).

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

ما از پیش او را می‌خواندیم (و می‌پرستیدیم)، واقعاً که اوست نیکوکار و مهربان! (۲۸)

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

پس (به مردم) پند بده که تو به لطف پروردگارت، کاهن و مجنون نیستی. (۲۹)
در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: آی پیامبر! قوم خویش را به قرآن کریم پند بده و آنان را بدان نصیحت کن؛ تو با نعمتهایی چون رسالت، حکمت، علم نافع و عقل برتر که برایت عطا شده کاهنی نیستی که مردم را بدون علم و بر اساس گمان به امور آینده خبر دهی و نیز دیوانه بیخردی نمی‌باشی که ندانسته سخن گویی.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

یا می‌گویند: (محمد) شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم! (۳۰)
«رَيْبَ الْمُنُونِ» «حوادث روزگار، مرگ، گمان مرگ».

شان نزول:

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان شأن نزول این آیه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول الله ﷺ فیصله وجروبحث کنند، نطق و سخنگوی از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء - مانند زهیر، نابغه و اعشی - هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. طبری 32380 از ابن اسحاق از عبدالله بن ابونجیح از مجاهد روایت کرده است راوی‌های آن ثقه‌اند.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می‌کشم. (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!). (۳۱)

ای پیامبر! برای آنان بگو: شما مرگ مرا انتظار کشید و من مرگ شما را انتظار می‌کشم، شما وفات مرا چشم به راه باشید و من عذاب خداوند برای شما را چشم به راه خواهم بود و به زودی خواهید دانست که عاقبت نیکو و پسندیده برای کیست.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

آیا عقل‌هایشان آنها را به این اعمال دستور می‌دهد یا آنها قوم سرکش‌اند؟! (۳۲)
«أَحْلَمُ» «جمع حلم، خردها، عقلا».

«طَاغُونَ» «طغیانگر، گردن‌کش».

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

یا می‌گویند: قرآن را خود (محمد) ساخته و به الله نسبت داده است؟ نه، بلکه آنها ایمان نمی‌آورند. (۳۳)

«تَقَوَّلَ» «بافته، از پیش خود ساخته است».

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

پس اگر راستگو هستند سخنی مانند آن بیاورند. (۳۴)

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا بدون هیچ خالق آفریده شده‌اند یا خود آفریننده خوداند؟! (۳۵)
اصلاً داشتن این عقیده و مفکوره درست نیست، نه آنان را عدم به وجود آورده و نه هم خود خویشتن را آفریده‌اند. درست این است که خداوند یگانه آنان را آفریده پس واجب است که فقط او تعالی را بدون شریک عبادت کنند.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

یا آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ نه، بلکه حق این است که یقین نمی‌کنند. (۳۶)

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿٣٧﴾

آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟! (۳۷)
ابن عباس گفته است: خزائن ربک. عبارت است از باران و روزی. و عکرمه گفته است عبارت است از نبوت. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۷)

«أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ» «جمع مصیطر، غالب و چیره، فرمان فرمایان، تسلط دارند».
یا آنها مسلط و مقتدرند و می‌توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه خدای عز و جل خالق و مالک و متصرف است.

عطا گفته است: «أَمْ هُمُ الْمُسِيطِرُونَ» یعنی آیا آنها صاحب و مالک اند که هر چه را بخواهند انجام می‌دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟ (ابن جوزی ۵۷/۸).
از فحوی آیه مبارکه اعتراف بر این واقعیت است که آنان چیزی را مالک نیستند. آیا آنان در جهان دارای نیرو و سلطه‌یی هستند که غلبه و زورمندی از آن ایشان باشد؟ این همه درست نیست، بلکه آنان ناتوان و ضعیف اند و خداوند نیرومند و زور آور است.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعَهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

آیا زینه‌ای دارند که (به آسمان بالا می‌روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! (۳۸)

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ ﴿٣٩﴾

آیا سهم خداوند (متعال) دختران و سهم شما پسران است؟ (۳۹)
در آیه مبارکه خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای پیامبر! از تهمت خوف و هراسی نداشته باش که آنان به خداوند (متعال) هم تهمت می‌زنند.

یعنی چگونه برای خداوند ﷻ دختران قرار می‌دهید (در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید) و برای خود پسر قرار می‌دهید؟ آیا این منطقی و انصاف است؟ قرطبی گفته است: خداوند (متعال) به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی‌خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می‌دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - قرطبی ۷۶/۱۷).

ابو سعود گفته است: خداوند متعال آنان را ابله و کم‌عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی‌آید، تا چه رسد به این که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۱۷۵/۵).

قابل تذکر و دقت است که وارد کردن اتهام یکی از وسایل است که طول تاریخ مشرکان علیه انبیای الهی مورد استعمال قرار می‌دهد.

طوری‌که در (آیه: ۵۲ سوره ذاریات) می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن زده است. یعنی بر همه اتهامات مختلفه بسته اند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

یا مگر از ایشان مزدی می‌طلبی، که پرداخت آن بر آنها دشوار است؟ (۴۰)

«مَغْرَمٍ» «تاوان، غرامت».

«مُثْقَلُونَ» «سنگین باران».

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤١﴾

آیا علم غیب نزد آنهاست که (هر چه بخواهند) می‌نویسند؟ (۴۱)

آیا کافران علم غیب دارند و آن را به منظور آگاهی مردم می‌نویسند و یاد داشت می‌کنند؟ و یا اینکه علم غیب دانسته و می‌دانند آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد امور حشر و نشر می‌گوید، باطل است و از این رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می‌نویسند؟ قتاده گفته است: این رد گفته‌ی شاعر نتربص به ریب المنون می‌باشد. پس یعنی آیا می‌دانند محمد قبل از آنها می‌میرد تا چنین حکمی بدهند؟ (ابن جوزی ۵۸/۸).

و ابن عباس گفته است: یعنی آیا لوح المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می‌نویسند و آن را به مردم خبر می‌دهند و می‌گویند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۷).

موضوع چنان نیست؛ چون جز خدا هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی‌دانند.

أَمْ يَرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

یا می‌خواهند [بر ضد تو] نیرنگ و فریبی به کار گیرند؟ ولی کافران [بدانند که] خود گرفتار حيله و مکر خواهند شد. (۴۲)

بلکه کافران اراده دارند تدبیر و حيله‌ای را برای پیامبر ﷺ به کار برند؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در دارالندوه اشاره دارد،

آنجا که فرموده است: و «إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ . فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می‌بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی‌گردد و وبال آن بر گردن خود آنها می‌باشد. همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «و لا يحق المکر السيئ إلا بأهله».

صاوی گفته است: اسم ظاهرالذین کفروا: را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند. (حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین - صاوی ۱۳۴/۴).

أَمْ لَهُمْ آلَةٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

آیا بر آنها خدایی جز خدای یکتا هست؟ الله پاک و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. (۴۳)

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

اگر ببینند که قطعه ای سنگی از آسمان می‌افتد (باز هم ایمان نمی‌آورند)، می‌گویند: ابری متراکم است (نه غضب الهی). (۴۴)

«كِسْفًا» «پاره ای».

«مَرْكُومٌ» «متراکم».

«يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» در این آیه مبارکه به یک عالی اشاره می‌نماید که : لجاجت، انسان رابه تحلیل غلط و امی‌دارد. کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده ، وانسانهای بدفر جامی است ، انسانها که بدیهیات را انکار می‌کند و حتی آنچه را با چشم می‌بیند نمی‌پذیرد، دیگر قابل هدایت نیست. الله تعالی ما را از جمله همچو اشخاص نگاه کند. آمین یا رب العالمین

فَذَرَهُمْ حَتَّى يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند. (۴۵)

در آیه مبارکه ملاحظه می‌فرمایم که سنت پروردگار با عظمت در برابر مخالفان، شتاب و عجله نیست ، لطف الله تعالی به قدری است که حتی در هنگام رها کردن انسان به حال خود، هشدار لازم را می‌دهد.

ولی به یک نتیجه باید اعتراف کرد که: کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده و زمانیکه، قهر الهی فرا رسد، دیگر گناه کاران دیگر اختیاری از خود ندارند و باید آن را با ذلت بپذیرند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

روزی که نیرنگشان به هیچ‌وجه به کارشان نیاید و مدد و یاری نمی‌شوند. (۴۶)

از حکمت های الهی همین است که: هنگام قهر الهی، نه نیرنگ درونی کارساز است و نه باور بیرونی بدرد انسان می‌خورد.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای آنان که ظلم کرده‌اند عذابی است غیر از این عذاب (دنیا و برزخ)، ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۴۷)

در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لا يدري فيما عقوله ولا فيما أرسلوه». «بی‌گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!». «ولی بیشترشان نمی‌دانند» و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

و در برابر حکم پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی، و هنگامی که [از خواب] برمی‌خیزی پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی. (۴۸)

«أَعْيُنِنَا» «چشم ما، زیر نظر ما، در حفاظت ما».

«فَأِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» الله تعالی در آخرین بخش این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب، مکذبین تسلی می‌دهد، و این بدین معنا است که همه‌ی اعمال و افکار انسان‌ها زیر نظر الله تعالی است، ولی پروردگار با عظمت ما به بندگان مومن و پیامبران خود توجه خاصی دارد، بطور مثال به نوح علیه السلام می‌فرماید: ساخت کشتی تو زیر نظر ماست.

« فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا » (آیه 27 سوره مؤمنون) (ما هم به او وحی

کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز)

و به پیامبر اسلام محمد ﷺ می‌فرماید: با زیبایی خاصی می‌فرماید: «فَأِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» تمام وجودت زیر نظر ماست.

در آیه مبارکه می‌فرماید: یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت خاص ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری طوریکه در (آیه 67 سوره مائده) می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (الله تعالی تو را از مردم در حفظ و امنیت خویش نگاه می‌دارد). پس از آنان پروایی نداشته باش و بی‌باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می‌خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالی جددك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك» که این دعای کفار مجلس است.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله»». «سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضوء گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

کفاره مجلس:

شخص مسلمان همیشه باید در نشست و برخاست خویش در مجالس ذکر و یاد پروردگارش را ورد زبان خویش قرار دهد. طوری که رسول الله ﷺ می فرماید: «ما من قوم یقومون من مجلس لا یذكرون الله فيه إلا قاموا عن مثل جيفة حمار، وكان لهم حسرة» یعنی: «هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می خیزند که در آن الله را یاد نمی کنند، جز مانند آنکه گوئی از روی نعل الاغی برخاسته اند و برای شان حسرت و افسوس می ماند.» (راوی حدیث ابوداؤد)

همچنین شخص مسلمان در پایان مجلس آن را با دعای کفاره ی مجلس خاتمه می دهد. همانطور که پیامبر ﷺ ما را بدان هدایت و رهنمای نموده می فرماید: «كفارة المجالس أن يقول العبد: سبحانك اللهم وبحمدك. أشهد أن لا إله إلا أنت. أستغفرك وأتوب إليك» یعنی: «کفاره ی مجلس آن است که بنده بگوید: سبحانک اللهم... یعنی پاکیزست تو را بار خدایا! و تو را می ستایم. بار خدایا مرا بیامرزد.» (راوی حدیث احمد).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿٤٩﴾

و در بخشی از شب و (نیز) بعد از پنهان شدن ستارگان، او را به پاکی یاد کن. (۴۹) و این واقعیت را باید درک نمود که: تسبیح و همه انواع ذکر، انسان را در برابر دشواریهای زندگی یاری می رساند.

«إِدْبَارَ» «پشت کردن، ناپدید شدن.» و هدف از «إِدْبَارَ النُّجُومِ»، و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می شوند و صبح فرا می رسد، نماز بخوان.

ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است.» (المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی). (۳/۳۹۵).

خواننده محترم!

ملاحظه می فرماید که الله متعالی در آغاز سوره با قسم به کوه طور، کوهی که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بخاطر تشریف و گرامی داشت آن، به آن قسم هم خورده است. در اختتام سوره با فرمان مناجات پایان یافت و می فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»

در حدیث شریف منفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت از ابن عباس (رض) آمده است: زمانی که رسول الله ﷺ در دل شب به نماز بر می خاستند، می گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، وأنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد ص حق، اللهم لك أسلمت وعلیک توكلت وبك أمنت، وإلیك أنبت وبك خاصمت وإلیك حاكمت، فاغفر لی ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت المؤخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غیرك.»

«بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمانها و زمین و همه کسانی

هستی که در آن‌ها به‌سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به‌سر می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حق است، سخت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است.

بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به‌سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیمارز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

دعا سلاح مؤمن است!

فراموش نباید کرد که: پروردگار عظمت ما اجابت را می‌داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا یاد بگیریم.

یکی از موارد بسیار مهمی که در همه ادیان ابراهیمی؛ بخصوص در دین مقدس اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه های عبادی آنها بوده و نیز مؤثرترین عامل در تهذیب نفس و صفای باطن، مسئله دعا و نیایش به درگاه الله تعالی یکتا و بی همتا است. دعا و نیایش صحیح زیباترین و عمیق ترین شیوه ای است که پیوند انسان را با ذات پاک پروردگار رب العزت برقرار ساخته و موجب پرواز روح به سوی ملکوت و فضای معطر معنوی و عرفانی است.

دعا عبادت‌یست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می‌برد. دعا از جمله سنت های است که: رسول الله ﷺ تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن،

دعا ستون دین مؤمن است،

دعا وسیله است که دین مؤمن را نور میبخشد،

مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می‌گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: « فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ » (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می‌آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس الهی که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: « وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. » (سوره البقره: آیه 186) (هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می‌دهم به دعا و فریاد هر دعا کننده ای که مرا به دعا و فریاد می‌خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد

رسند.)

بلی، جهت پذیرش دعا، شرط آنست که: اولاً به خالق یکتا ایمان آورد و دعوتش را بطور یقین از صفای قلب قبول کرد.

همچنان پروردگار با عظمت ما میفرماید: « وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ » (مرا بخوانید تا (درخواست) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند! (سوره غافر، آیه 60)

پیامبر بزرگوار محمد ﷺ در حدیث قدسی فرموده است:

« أنا مع عبدی ما ذکرنی و تحرکت شفتاه بی » (من با بنده خود هستم تا زمانیکه بنده به یاد من باشد، من با بنده خود هستم تا زمانیکه لبان بنده، به ذکر من در حرکت باشد.) در حدیثی دیگری آمده است: « ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله من ذکر الله عزوجل » (بنی آدم هیچ عملی را انجام نمی‌دهد که مانند ذکر خداوند متعال او را از عذاب نجات بخشد). اصحاب کرام گفتند یا رسول الله: جهاد هم مثل ذکر نیست؟ فرمود: « ولا الجهاد فی سبیل الله الا أن تضرب بسيفك حتى ينقطع ثم تضرب به حتى ينقطع، ثم تضرب به حتى ينقطع » (جهاد هم مانند ذکر نیست مگر اینکه با شمشیرت جهاد کنی تا شکسته می‌شود دوباره با شمشیر دیگری جهاد کنی تا انهم شکسته می‌شود باز با شمشیر دیگری به جهاد بپردازی تا سومی هم شکسته می‌گردد). همچنان در حدیث دیگری می‌فرماید: « هر که دعا نکند الله تعالی از او ناراض می‌گردد ».

واقعاً هم در آداب دین مقدس اسلام علماء دعا را بحیث مغز عبادت، دعا بحیث سلاح مؤمن، دعا بحیث ستون دین مقدس اسلام و در نهایت دعاء بحیث نور آسمان و زمین معرفی نموده اند.

نعمان پسر بشیر از پیامبر ﷺ دعا را بمثابه عبادت معرفی داشته میفرماید: « الدعاء هو العباده » دعا همان عبادت است (جامع الصحیح شیخ البانی 1312 - 2654-3086) محدثین مینویسند روزی یکی از صحابه از پیامبر ﷺ در مورد اینکه کدام دعا مستجاب میگردد، فرمودند: دعائیکه: « جوف الیل و دبر الصلوات المكتوبات » یعنی: دعا که در دل شب و بعد از نمازهای فرض صورت گیرد زیاتر مورد استجاب قرار میگیرد. (ترمذی 3499)

بنا زمانیکه چنین لحاظاتی ذیقیمت برای مؤمن مسلمان در جوف الیل و فراغت از نمازهای فرضی مساعد میگردد، ما باید این موقع را مناسب شماریده و دست به دعا بلند نمایم. تعدادی کثیر از علماء بدین عقیده اند که: انکار از طلب دعا بعد از نمازهای فرض کفران نعمت است.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «أمن یجیب المضطر إذا دعاه ویکشف السوء » (یعنی: « یا (کیست؟) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند. (سوره نمل: آیه 62)) پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: (لیس شیء أکرم علی الله تعالی من الدعاء) (ترمذی و احمد) یعنی: «نزد خداوند چیزی گرامی تر از دعا نیست.»

داوود علیه السلام می فرماید: « پروردگارا هر گاه مرا دیدی که از مجالس ذاکرین به سوی مجالس غافلین قدم بر میدارم . قبل از رسیدنم به آنان، پایم را شکسته گردان ! چون این نعمت بزرگی است که آن را بر من ارزانی می کنی »
در حدیثی از ابوهریره (رضی) آمده است: « لیس شیء اکرّم علی الله عزوجل من الدعاء » (هیچ چیزی به نزد خداوند گرامی تر از دعا نیست).

سفیان بن عیینه (رح) میگوید: «هر گاه جماعتی با هم جمع شدند و به ذکر خدا مشغول شدند ، شیطان و مال دنیا با هم در گوشه ای مشغول نظارت میگردند، شیطان به دنیا می گوید: نمی بینی اینها به چه کاری مشغول اند ؟ دنیا می گوید: بگذار آنان از هم جدا شوند آنگاه گریبان شان را می گیرم و آنان را به سوی تو می آورم.»

در حدیث شریف آمده است که: اگر به مفاهیم قرآنی و احادیث نبوی و هدایات اسلامی نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: دعا وسیع ترین نوع از عبادت خضوع و بندگی در برابر خداوند به شمار رفته و مانند سایر عبادات اسلامی تاثیر وسیعی تربیتی و تکاملی بر انسان می بخشد .

واقعاً هم همانطوریکه پروردگار عالمیان فرموده است که دعای دعا کننده را مورد اجابت قرار میدهم .»

علماء میفرمایند: دعاء همان درخواست آمرزش و رحمت و گذشت و برآمدن نیاز ها از خداوند می باشد.

دعای جزو عبادت هایی است که خداوند ، عز وجل، را خوشنود می سازد.
دعا « فقط يك درخواست خشك و بی روح در جهاد اکبر با هوی و هوس ، نیست ، بلکه « دعا » باطن قرآن است.

دعا تکیه گاه مطمئن معنوی است که انسان برای خود در مبارزه با مشکلات ایجاد می نماید. در مبارزه با هوی و هوس نفس و جنگ درونی اسلحه انسان، دعا است. دعا، اسلحه ای است که تیرش در وقتی سختی و مصیبت به خطا نمی رود، دعا ذخیره مؤمن در شدت و سختی است.

دعا اسلحه انسان مهذب و رجعت عاجزانه انسان بسوی پروردگار است و بس .
دعا کننده واقعی سمت و توجه اش به سوی مخلوق نیست که عطاء اش ناچیز و بخیلانه باشد . بلکه دعا کننده واقعی رجعت اش به سوی پروردگار با عظمت است ، بسوی پروردگاری که « مالک يوم الدين » است .

- از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه مرویست که آن حضرت فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است»
در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد آمده است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (جلد 1، صفحه 491).
«دعا همانا عبادت است».

- و در ترمذی از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت گردیده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.

- در مستدرک حاکم از حضرت علی کرم وجهه روایت است که : آنحضرت صلی الله

عليه وسلم فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَتُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانان و زمین است.

- نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فإنه لا يهلك مع الدعاء أحد».

- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «أليس شيءٌ أكرمَ على الله عزَّ وجلَّ من الدعاءِ». «هیچ چیزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی باشد».

- و در مستدرک جلد 1 صفحه 491 از ابن عباس (رض) روایت شده است: «أفضل العبادة هو الدعاء». «بهترین عبادات همانا دعاست».

اگر به مفهوم و جوهر دعا که در احادیث نبوی تذکر یافت ، توجه نماییم در خواهیم یافت که هدف دعا کننده اینست که پروردگار انسان را به حضور خویش قبول نماید و انسان هم خالق خویش را ملاقات نماید.

حکمت و مفهوم دعا در روح دعا نهفته است. مفهوم اساسی دعا رجعت عاجزانه به سوی پروردگار است، به الله متعال که همه هست و بود ما به دست بلا کیف او است. ذات باری تعالی قابلیت ها، ناتوانی ها و ما یحتاج ما را بسیار خوب می داند. ذات باریتعالی «خالق کل شیء و هو بكل شیء علیم» است. عالم و دانا به ظاهر و باطن، عالم الغیب و الشهاده است.

ومن الله التوفيق

فهرست مطالب وموضوعات سورة الطور

وجه تسمیه
محتوای و هدف سوره
تعداد آیات، کلمات وحروف
ارتباط سوره طور با سوره قبلی
فضیلت سوره وَالطُّورِ:
منفجر شدن ابجار در روز قیامت
چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند
پاره شدن آسمان
کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها
اما تقوا در شرع
متقین
نیکو کاری انبیا ء با والدین
داستان حضرت نوح علیه السلام
داستان حضرت ابراهیم علیه السلام
داستان حضرت اسماعیل علیه السلام
داستان حضرت عیسی علیه السلام
مفهوم «بر» والدین
آگاه ساختن فرزندان از عقوبت پدر و مادر
سه خصوصیت خمر بهشتی
کفاره مجلس
دعا سلاح مؤمن است!

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول ، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی ، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:
فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
سال نشر: 1389 هجری قمری
محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی 1420 ق 200 م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: 1423 - 2002 م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

5- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. سال نشر: 1431 هجری - 2010 م

6- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

7- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) سال نشر: 1418 ق یا 1998 م محل ناشر دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان

8- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م . ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت - لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741 ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

12 - تفسير ابو السعود:

«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادي (متوفى 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض) .

13- تفسير في ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلي (متوفى سال 1387 هـ) .
سال نشر 1408ق يا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر ، بيروت - لبنان

14- تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاري القرطبي (متوفى سال 671 هجرى)
سال نشر: 1427 - 2006 م ، الناشر: مؤسسة الرسالة (

15- تفسير نور دكتور مصطفى خرم دل:

نام كامل تفسير نور: «ترجمة معاني قرآن» تأليف: دكتور مصطفى خرم دل از كردستان:
(متولد سال 1315 هجرى، وفات 1399 هجرى).
سال نشر: 1384 ش ، مكان نشر : تهران - ايران ناشر: احسان.

16 - تفسير الميسر:

تأليف: دكتور عايض بن عبدالله القرني (اول جنورى 1959 م مطابق 1379 هجرى)
انتشارات : شيخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

17- تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيق عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث
حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379 هـ محل چاپ كتابخانه ملى
ايران.

18- تفسير خازان:

نام تفسير: « لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازان » تأليف: علاء الدين على بن
محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفى ۷۴۱ هجرى مى باشد).
سال نشر: 1425 - 1425 محل نشر : دار الكتب العلمية.

19- روح المعانى (أوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى أوسى است. (1217 -
1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر ، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إختيار
التراث العربي.

20- جلال الدين سيوطى:

«الاتقان فى علوم القرآن » تفسير الدار المنثور فى التفسير با لمأثور «
مؤلف : حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)
مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

21- زجاج: « تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل
الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 - ميلادى)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده
مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی
المحاربی (المتوفی: 542هـ)
سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بصری (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠-٧٣٦م)
تاریخ نشر: 1980/01/01
محل نشر: عالم الكتب

وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر
عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده
ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و
چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او
خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض
طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ
ناصرالدین عبدالله بیضاوی.
سال نشر 1418ق یا 1998 م : ناشر: دار إحياء التراث العربي ، مکان نشر: بیروت.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به
تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)
این تفسیر برای بار اول در سال: ١٨٥٦ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس
در سال ١٢٩١ در بولاق مصر ، و در سال های ١٣٠٧ ، ١٣٠٨ ، و ١٣١٨ در قاهره به
چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربي.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور
به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری
شمسی . تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است .

سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م

محل طبع : دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان

الطبعة: السابعة، 1402 هـ - 1981 م

27- مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد
صاوی (1175-1241ق) است.

سال و محل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع : 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .

وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی :

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر « الأساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.

سال نشر : 1424 ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب « الأعلام » گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7.) .

پایان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**